

نظریه‌های مارکسیسم و توسعه‌نیافتگی ایران

مصطفی عبدی*

چکیده

مقاله حاضر در پی بررسی و نقد نظریات مطرح پیرامون توسعه و توسعه نیافتگی ایران بوده و بدین منظور از میان نظریات طرح شده، مهم‌ترین نظریات که عمدتاً در دو قالب مارکسیسم سختی (ارتدوکس) و مارکسیسم شیوه تولید آسیائی قرار می‌گیرند، را انتخاب نموده، و از میان مارکسیست‌های سختی مطالعات ایران‌شناسان روسی و فرهاد نعمانی واز دسته دوم نظریات محمدعلی همایون کاتوزیان، یرواند آبراهامیان و احمد اشرف را مورد بررسی و نقد قرار داده است.

مفاهیم کلیدی:

توسعه نیافتگی^۱، شیوه تولید آسیائی^۲، استبداد شرقی^۳، فئودالیسم^۴، فقر طبیعی^۵

*- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم M_abdi1357@yahoo.com

- 1-Underdevelopment
- 2-Asian Production Method
- 3-Oriental Despotisme
- 4-Feudalism
- 5-Natrual Poverty

مقدمه

تأمل در مسئله توسعه‌نیافتگی ایران موجب خلق مقالات و کتاب‌های بسیاری شده، که هر یک از این آثار به زعم خود در صدد تبیین مسئله برآمده‌اند، اما از میان دست‌آورد‌های تحقیقاتی منتشر شده در این زمینه، آنچه که می‌توان در زمره تحقیقات آکادمیک به حساب آورد و در غالب پارادایم‌های علمی قرار داد، تحقیقاتی است که دیدگاه کارل مارکس را مبنای نظری خود قرار داده و براساس آن در جهت تبیین موضوع توسعه‌نیافتگی ایران برآمده‌اند.

در مدل توسعه اجتماعی مارکس، جوامع از اشتراکی اولیه به سمت جوامع طبقاتی و در نهایت مرحله اشتراکی نهائی در حرکتند، تمام جوامع بشری در عبور از دو مرحله اشتراکی اولیه و نهائی اشتراک داشته و اختلاف عمده آنها به مرحله دوم مربوط می‌شود، مرحله دوم نیز در جوامع اروپای غربی به سه دوره جزئی‌تر (برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری) تقسیم می‌شود. (تنهائی، ۱۳۷۷: ۲۴۳-۲۴۷۵).

تکامل سه مرحله‌ای (اشتراکی اولیه، جوامع طبقاتی، اشتراکی نهائی) مراحل تکامل عام و تکامل پنج مرحله‌ای که شامل مراحل: کمون اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و اشتراکی نهائی می‌شود را مراحل تکامل خاص می‌نامند. به عقیده بسیاری مارکس بر این نظر است که تکامل پنج مرحله‌ای خاص جوامع اروپای غربی بوده، و بر این اساس هرگز وی در صدد ارائه نسخه جهانی نبوده است. (تنهائی، ۱۳۸۴: ۲۵)

با این وجود فقدان مقوله شیوه تولید آسیائی در کار غنی انگلس، که پس از مارکس با عنوان «منشاء خانواده» منتشر شد نظریه تکامل تک خطی را تقویت نموده و زمینه‌های بروز اختلاف نظر در خصوص اعتقاد مارکس به تکامل تک خطی و یا چند خطی را ایجاد نمود. (گودلیه، ۱۳۵۸: ۱۰)

به دنبال اختلاف نظرهای بوجود آمده در فوریه ۱۹۳۱ به توصیه استالین کنفرانسی در لینن‌گراد تشکیل شد که می‌بایست تکلیف نظر مارکس و انگلس را مشخص می‌نمود. بر اساس تصمیمات کنگره لینن‌گراد تاریخ تکامل کلیه جوامع بشری بدون استثناء پنج مرحله‌ای قلمداد شد. (ازغندی، ۱۳۸۵: ۲۰-۲۱)

در سالهای بعد دفاع موریس گودلیه و کارل ویتفوجل (Karl witfogel ۱۹۵۰) از نظریه «استبداد شرقی» اختلاف موجود در بین مارکسیست‌ها را تشدید نمود. بدین ترتیب محققین اجتماعی مارکسیست با اتکاء به نظریه تکاملی تک خطی و یا چند خطی دوگونه تبیین متفاوت در خصوص تاریخ اجتماعی و دلائل عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته ارائه نمودند. آن دسته از محققین

که تکامل تک خطی را چارچوب نظری خود قرار داده‌اند، مارکسیست‌های سنتی (ارتدوکس) و گروه دیگر که بر تکامل چند خطی باور داشتند، و تحقیقات خود را پیرامون تأثیرات شرایط اقلیمی بر ساختارهای سیاسی-اجتماعی قرار دادند، مارکسیسم شیوه تولید آسیائی نام گرفتند. این افتراق در مطالعات تاریخ اجتماعی ایران نیز تأثیرگذار بوده، و موجب شکل‌گیری دو پارادایم سنتی و شیوه تولید آسیائی شد.

مارکسیسم سنتی و توسعه‌نیافتگی ایران

مارکسیسم سنتی بر این عقیده است که توسعه‌نیافتگی ایران در ادوار گذشته بیشتر محصول هجوم اقوام و قبایل غیر متمدن بوده و در سده‌های اخیر توسعه‌نیافتگی ایران و به‌طور کلی کشورهای جهان سوم محصول استعمار یا همان پویش تاریخی است که به توسعه جهان سرمایه‌داری پیشرفته انجامید. به نظر پل سوزی؛ از همان آغاز، سرمایه‌داری از طریق انقیاد، غارت، و بهره‌کشی از کشورها و مناطق خارجی پیشرفت کرد، نتیجه این امر انتقال ثروت از پیرامون به کشورهای مادر بود، یعنی از یک سوی جامعه کهن را در پیرامون از هم پاشاند و آن را به‌عنوان یک قلمرو وابسته از نو سازمان داد، و از سوی دیگر منابع ضروری برای خیز در کشور مادر را در دست خود متمرکز ساخت، این پویش پی در پی تکرار شده، و در هر قرنی همواره در مقیاسی وسیع تر انجام گرفته است. (سوزی؛ ۳۱).

از میان مارکسیست‌های سنتی که به مطالعه در زمینه توسعه‌نیافتگی ایران پرداخته‌اند، مشهورترین آنها پنج نفر از ایران‌شناسان روسی (پیگولوسکایا، یابوسکی، بطروشفسکی، استرویوا و بلینتسکی) و فرهاد نعمانی، اقتصاددان ایرانی می‌باشند. این محققین در صدد آن هستند که تاریخ اجتماعی ایران از زمان فتوحات آریانیها تا پایان سده هیجدهم میلادی را با تاریخ اروپای فئودال تطبیق داده و در فراز و نشیب‌های حوادث تاریخی، مراحل تکامل عوامل تولید را شرح داده و موانع ایجاد شده بر سر راه تکامل و رشد عوامل تولید را بازشناسی نمایند. با تطبیق تاریخ ایران با مراحل تکاملی تک خطی، دوره پیش از تشکیل دولت ماد مرحله کمون اولیه تلقی شده و با شکل‌گیری دولت ماد جامعه ایران وارد دوره برده‌داری می‌شود، با تأسیس سلسله ساسانیان مشخصه‌های فئودالیسم نمودار شده، اما با تصرف ایران در قرن هفتم میلادی به دست اعراب مسلمان برای مدتی روند تکامل عوامل تولید و به واسطه آن توسعه جامعه ایران مختل شده و بعد از مدتی با تضعیف قدرت خلفای عرب و احیای حکومت‌های محلی اقتصاد ایران گام‌های بلندی در جهت رشد برمی‌دارد، (پیگولوسکایا و دیگران، ۱۳۵۴: ۸۲-۱۸۵) اما پس از گذشت سالیان متمادی بار دیگر انحطاط عوامل تولید به شکل شدیدتری با حمله مغولها آغاز می‌شود. در این

سالها که رشد و توسعه کشورهای اروپای به واسطه انقلاب صنعتی شتاب گرفته بود، ضعف ایران منجر می‌شود، این کشور در معرض اعمال نفوذ اقتصادی و سیاسی دول اروپایی و به ویژه انگلستان که کشور سرمایه‌داری صنعتی بود قرار گیرد. بدین ترتیب پایان قرن دوازدهم هجری و آغاز حکومت قاجار را می‌توان مبدأ تاریخ نوین ایران - یعنی حاکمیت شرایط نیمه استعماری و تبدیل ایران به کشوری وابسته - به حساب آورد. (همان: ۶۲۹).

گرچه مارکسیست‌های سنتی در ریشه‌یابی عقب‌ماندگی ایران عوامل خارجی (استعمار و هجوم اقوام بیگانه) را علت اصلی می‌دانند، اما برخی از عوامل داخلی را نیز از نظر دور نداشته‌اند. این عوامل داخلی عبارتند از: الف) تمرکز بیش از حد قدرت سیاسی که موجب تضعیف قدرت فنودالهای محلی می‌شد. ب) جنگهای خانگی فنودالها، ج) حاکمیت فنودالها در شهر موجب شد که تجار بزرگ نتوانند به صورت طبقه متشکل و نیرومند ظاهر شوند. (نعمانی، ۱۳۵۸: ۴۲۱)

شیوه تولید آسیایی و توسعه نیافتگی ایران

اندیشمندان بسیاری حول محور تأثیر شرایط اقلیمی بر زندگی اجتماعی، به مطالعه و تحقیق پرداخته‌اند و این مسئله در دیدگاه‌های اقلیم‌گرایانه کسانی چون ارسطو، نیکو لوماکیاوی (Niccolo machiavel)، ابن خلدون، دیوید هیوم و شارل لویی مونتسکیو (Montesquieu) به خوبی مشهود است. (نقیب زاده، ۱۳۷۰: ۶۱-۶۶)

کارل مارکس نیز در مطالعات خود به تفاوت‌های میان ساختارهای سیاسی - اجتماعی جوامع شرقی با جوامع غربی فنودالی پی برده بود، و علت این تفاوت را منتصب به شرایط اقلیمی می‌دانست. بر همین اساس برای اولین بار در سال ۱۸۵۳ طی نامه‌ای به دوست و همکار خود انگلس شیوه تولید آسیایی را توضیح داد، انگلس نیز در پاسخ به نامه مارکس، کشف او را تأیید نمود. (علمداری، ۱۳۸۵: ۱۸۱)

مارکس چهار نوع شیوه تولید را در تاریخ بشری ذکر می‌کند که سه نوع: باستانی، فنودالی و بورژوازی، در تاریخ مغرب زمین یکی پس از دیگری شکل گرفته‌اند و هر یک دارای خصائص ویژه خود، و نوع معینی از روابط بین انسانها هستند. برخلاف سه نوع دیگر خصیصه شیوه تولید آسیایی تبعیت بردگان، بندگان و مزدوران از طبقه‌ای که مالک ابزار تولیدی است نبوده، تبعیت عموم زحمت کشان از دولت مشخصه اصلی این شیوه تولید می‌باشد. (آرون، ۱۳۸۱: ۱۷۵)

بنابراین تمایز جوامع شیوه تولید آسیایی از جوامع فنودالی با استناد به دو شاخص اصلی؛ عدم استقلال طبقات اجتماعی و حاکمیت متمرکز به راحتی امکان پذیر است. (موریس گودلیه، ۱۳۵۸: ۱۳۵۸)

با صرف نظر از ویژگی‌های کلی ذکر شده برای جوامع شرقی، مارکس و انگلس با مطالعه تاریخ هندوچین ویژگی‌های متفاوت شیوه تولید در شرق را شناسائی نموده و پاسخ چرایی رشد و توسعه نیافتگی کشورهای شرقی به شکل کشورهای غربی را در این ویژگی‌ها جستجو نمودند. مهم‌ترین این ویژگی‌ها عبارتند از، فقر طبیعت و کمبود منابع آب، عدم شکل‌گیری مالکیت خصوصی، وحدت پیشه و زراعت و غلبه اقتصاد روستائی بر اقتصاد شهری، استبداد سیاسی (استبداد شرقی)، ادغام دین و دولت، عدم رشد شهرهای مستقل و مراکز تجاری و عدم شکل‌گیری هویت فردی. (علمداری، ۱۳۵۸: ۱۸۵)

مفاهیم «شیوه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» در ادبیات توسعه نیافتگی ایران در پاسخ به نقائص موجود در مطالعات ایران‌شناسان روسی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ میلادی مطرح شد. بنیاد نظری ایران‌شناسانی که مفهوم شیوه تولید آسیایی را مبناء مطالعات خود قرار داده‌اند این ادعا است که تاریخ و جامعه ایران اساساً با تاریخ و جامعه غرب متفاوت بوده و ایران هرگز دوره‌های برده داری و فنودالیسم را تجربه نکرده است. (ولی، ۱۳۸۰: ۲۶)

مارکسیست‌های آسیایی عوامل خارجی را کم اهمیت جلوه داده و به‌طور کلی برای عقیده‌اند که شاخص‌های رشد و عقب ماندگی را باید در بطن جامعه جستجو نمود، بر همین اساس در صدد پاسخ گویی به سه سوال اساسی هستند:

خصائص ویژه شیوه تولید آسیایی در تاریخ اجتماعی ایران چیست و رابطه آن با استبداد سیاسی چه می‌باشد؟

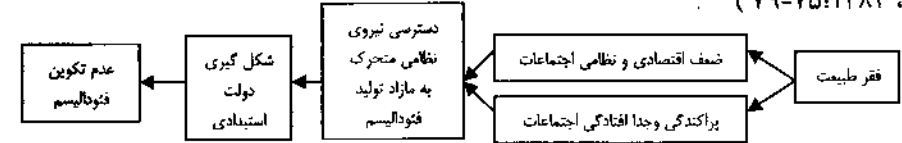
شیوه تولید آسیایی و استبداد سیاسی منتج از آن چه تأثیری بر تکوین موقعیت ساختی - تاریخی جامعه ایران داشته است؟

شیوه تولید آسیایی و استبداد منتج از آن چگونه بر ماندگاری جامعه ایران در دوره پیش از سرمایه‌داری و در نهایت توسعه نیافتگی ایران تأثیر گذار بوده است؟

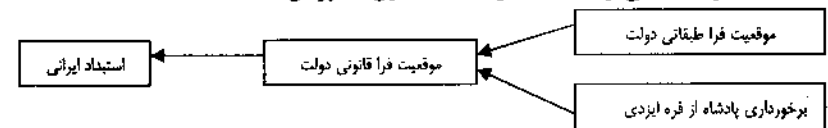
با در نظر گرفتن ویژگی‌های که برای جوامع آسیایی ذکر شد، مطالعات ایران‌شناسان آسیایی بیشتر حول دو محور اساسی (دو ویژگی) «عدم تضاد شهر و روستا» برخلاف آنچه در تجربه تاریخی اروپا رخ داد و «خشکی و کم آبی طبیعی اقلیم ایران» صورت گرفته است. از میان تحقیقات انجام شده از دسته اول آثار احمد اشرف و از دسته دوم محمد علی همایون کاتوزیان و پروانده آبراهامیان بیش از دیگران مشهور بوده و دیدگاه‌های آنها در خور تأمل می‌باشد.

الف) نظریه جامعه پراکنده کم آب

محمد علی همایون کاتوزیان با نقد نظریه فنودالیسم ایرانی به طرح دیدگاه خود در غالب نظریه «جامعه کم آب و پراکنده» می‌پردازد، به نظر وی بر خلاف نظریه «جامعه هیدرولیک» ویثفولگ و هم‌چنین نظریه «شیوه تولید آسیایی» موریس گودالیه، سیستم آبیاری مصنوعی و انجام کارهای بزرگ مانند خشکانیدن آب رود نیل، هیچ یک منشاء پیدایش دولت مستبد شرقی در ایران نبوده است، بلکه فقر طبیعت از یک سو باعث پراکندگی و جدا افتادگی واحدهای کار و زندگی اجتماعی (روستاها) از یک دیگر شده و از سوی دیگر موجبات ضعف قدرت اقتصادی و نظامی این واحدها را فراهم نمود. در نتیجه با دسترسی نیروی نظامی قوی و متحرک (که عموماً ایلات بودند) بر مازاد تولید واحدهای جدا افتاده، زمینه‌های شکل‌گیری استبداد سیاسی فراهم شد. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۹) a



دولتی که بدون هیچ‌گونه مشروعیت سیاسی و تنها به دلیل قدرت نظامی حاکمیت خود را به دست آورده، نماینده طبقه خاصی نمی‌باشد، لذا برخلاف اروپای فنودال در ایران پیش از سرمایه‌داری طبقات اجتماعی متکی به دولت بوده و موقعیت فرا طبقاتی و اعتقاد به برخورداری پادشاه از فره‌ایزدی شرایطی را ایجاد کرده بود تا همه حقوق اجتماعی در انحصار دولت بوده و تمامی وظایف بر عهده او باشد. طبیعی است که در چنین وضعیتی هیچ یک از اقلشار و طبقات، حقوقی در برابر تصمیمات دولت نداشته و تضاد موجود در جامعه، تضاد بین طبقات اجتماعی نبوده، بلکه تضاد بین دولت و ملت می‌باشد. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۴). هم‌چنین به دلیل سرشت خودکامه قدرت سیاسی هیچ گونه قانونی نهادینه نشده و قانون عبارت بود از رأی دولت استبدادی که هر لحظه می‌توانست تغییر کند. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۱۰۲) b



بدیهی است در شرایطی که همه چیز وابسته به اراده قدرت سیاسی می‌باشد، هیچ کس احساس امنیت ندارد، مقامات پست و منصب خود را به‌عنوان منبع درآمدی موقت می‌شناسند و سعی می‌کنند که حداکثر استفاده را از این موقعیت پیش آمده بنمایند. اما مهم‌ترین ضربه‌ای که عدم وجود قوانین اجتماعی مدون، و از بین رفتن امنیت اجتماعی بر توسعه سرمایه‌داری در ایران وارد

کرد، این بود که به دلیل ترس از غارت و مصادره اموال و دارائی از سوی دولت پس‌انداز کار مطمئنی نبود، در موارد بسیار معدودی هم که ثروت تجاری عظیمی گرد می‌آمد، غارت و مصادره اموال اجازه نمی‌داد این جریان پا بگیرد (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۴۰۴-۴۰۹). به همین دلیل بورژوازی در ایران رشد نکرد (حداقل تا سده نوزدهم میلادی یا سیزدهم شمسی)، بنابراین نظیر آنچه در تاریخ اروپا منجر به انقلاب صنعتی و رشد سرمایه‌داری شد در ایران به وقوع نپیوست. کاتوزیان در نهایت ویژگی‌های تاریخی جامعه ایران را در مقایسه با اروپای فنودال چنین شرح می‌دهد:

«ایران در طول تاریخ همواره دولت و جامعه‌ای استبدادی بوده است که در آن، دولت، طبقات اجتماعی، قانون، سیاست و مانند آنها صورتی متفاوت با آنچه در تاریخ اروپا مشاهده شده و نظریه‌پردازان اروپایی تبیین و تحلیل کرده‌اند داشته است. نظام حکومت استبدادی، مبتنی بر انحصار دولتی حق مالکیت و نیز اقتدار نظامی و دیوانی شدید- اما نه لزوماً متمرکز- ی بود که بر اثر آن پدید می‌آمد. حق مالکیت خصوصی اراضی وجود نداشت، بلکه فقط امتیازی بود که دولت به اشخاص (وایله‌ها و طوایف) می‌داد و لذا هر زمان هم که اراده می‌کرد آن را پس می‌گرفت» (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۷)

«در انقلاب‌های اروپا هنگامی که دولت موجود سرنگون می‌شد، قانون آن دولت نیز دیگر الزام آور نبود؛ اما نفس قانون و مفهوم تناسب قانونی (ولو طبق موازین جدید) یکسره منتفی نمی‌شد. حال آنکه سرنگونی دولت در جامعه استبدادی به همه کسانی که قدرتی داشتند اجازه می‌داد که به شیوه استبدادی و خود کامانه از آن استفاده کنند. بنابراین یک مرکز قدرت استبدادی جای خود را به مراکز بی‌شماری می‌داد و این منجر به ناامنی و بی‌قانونی بسیار بیشتری در جامعه می‌شد ...

در شرایط بی‌قانونی عمومی- که مفهوم «حالت طبیعی» تامس هابز را به خاطر می‌آورد- عجیب نبود که پس از مدت کوتاهی، جامعه حسرت ثبات از دست رفته دوره حکومت سابق را بخورد و آرزوی ظهور «مرد نیرومند»ی را بکند که با تأسیس یک دولت استبدادی جدید به استفاده پراکنده و نابسامان از قدرت استبدادی پایان دهد و صلح ثبات و رفاه بیشتری به ارمغان آورد.» (همان، ۲۴-۲۵)

بنابراین جامعه ایران همواره در طول تاریخ گرفتار تسلسل هرج و مرج - استبداد بوده و عمر هر دولتی با شورش‌های پایان یافته، و هرج و مرج ایجاد شده با روی کار آمدن حکومت استبدادی جدیدی از بین می‌رفت.

ب) نظریه جامعه پراکنده متخاصم

یرواند آبراهامیان با استناد به اینکه «مارکس در بیشتر یادداشتها و نوشته‌های طرح گونه‌اش در مورد شرق به‌خصوص در گروندریسه، بر فرضیه جامعه پراکنده بیش از فرضیه خودکامگی دیوانی تأکید دارد» (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۹) در خصوص منشاء شکل‌گیری استبداد سیاسی در ایران با دیدگاه جامعه پراکنده موافق می‌باشد، اما برخلاف کاتوزیان که تأثیر فقر طبیعت بر ساختار

رسمی نظام سیاسی - حقوقی را مورد مطالعه قرار داده، آبراهامیان در صدد کشف این مسئله است که فقر طبیعت چه تأثیری بر تعیین نوع روابط (اقتصادی - اجتماعی) بین گروه‌های اجتماعی دارد. به نظر وی اگر چه مطابق دیدگاه صاحب‌نظران شیوه تولید آسیائی؛ نیروی نظامی قوی (دیدگاه کاتوزیان) و دیوان‌سالاری گسترده (دیدگاه ویثفولگ و گودلیه) ابزار اصلی اعمال قدرت استبدادی هستند، اما بسیار بودند حکومت‌های استبدادی که هیچ یک از این دو ابزار اصلی را نداشتند، حکومت قاجار یکی از این نمونه‌ها بود. چنین رژیم‌های با استفاده از شرایط اجتماعی حاکم ماندگاری خود را تأمین می‌نمودند (همان؛ ۱۶) شرایط اجتماعی که قوام این حکومت‌ها را تضمین می‌نمود، خود توسط فقر طبیعت تعیین می‌شد.

مهم‌ترین بازتاب کمبود منابع طبیعی که استبداد سیاسی را استمرار می‌بخشید، دامن زدن به اختلافات گروهی بود. رژیم‌های استبدادی نیز پس از شناخت این اختلاف‌ها با استفاده از سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» تسلط خود را استمرار می‌بخشیدند.

فقر طبیعت در وهله اول موجب پراکندگی اجتماعات و گروه‌های انسانی شده، و اختلافات موجود میان این گروه‌های پراکنده به واسطه دو عامل به رقابت گروهی تبدیل می‌شد. نخستین عامل کمبود منابعی هم چون آب، چراگاه و زمین کشاورزی بود. این دیدگاه باین فکر قوت می‌گرفت که کسب سود می‌تواند از طریق محرومیت دیگری ایجاد شود، و نه از طریق رشد اقتصاد عمومی. آبراهامیان در اثبات شیوع این اندیشه در بین افراد و گروه‌های اجتماعی ایرانی از سرجان ملکم چنین نقل می‌کند؛ رئیس یکی از ایالات بعد از اینکه به دقت گزارشی از ثروت انگلیسان را شنید با تعجب فریاد زد: «چه غارت‌های باید آنجا کرده باشند» گفته شد این ثروت غنیمت جنگی نیست و او با تعجب پرسید؛ پس چه شغل دیگری می‌تواند چنین ثروت بی‌شماری را گرد آورد. (همان؛ ۲۶-۲۷).

دومین عامل مؤجد رقابت گروهی، احراز مناصب محلی بود، که می‌بایست از سوی حکومت و با مشورت متنفذین محلی صورت می‌گرفت. در نتیجه رقابت دائمی گروه‌های اجتماعی جدا از یکدیگر بر سر منابع ناکافی یا کمیاب و نزاع برای اشغال مناصب محلی باعث شد که این مجموعه متنوع و رنگارنگ به محلی برای نشو و نماي اختلافات گروهی بدل شود. (همان؛ ۲۷) بنابراین مهم‌ترین ویژگی تاریخی جامعه ایران؛ پراکندگی و تخاصم گروه‌های اجتماعی می‌باشد. پراکنده از این حیث که به واحدهای کوچک با سازمانهای اجتماعی جداگانه تقسیم می‌شد و هر کدام در درون محدوده و سنت‌های خود زندگی می‌کردند، و متخاصم از این جهت که این واحدهای کوچک گونه‌گون غالباً با همسایگان‌شان در کشمکش بودند. کشمکش موجود بین این اجتماعات خودکفا

و هم‌چنین ناامنی و محدودیت شبکه‌های ارتباطی مانع رشد اقتصاد تجاری در اجتماعات پراکنده ایرانی شد. (همان؛ ۲۲-۲۳)

علاوه بر ایجاد تخاصم و ناامنی بین گروه‌های اجتماعی پراکنده، پایداری استبداد سیاسی و عدم رشد اقتصاد تجاری (به دلیل فقر طبیعت ایران و شرایط ناشی از آن) مانع شکل‌گیری شورش‌های دهقانی شده، و بدین شکل فقر طبیعت مجدداً بر عقب ماندگی ایران دامن می‌زند. در تاریخ اروپا شورش‌های دهقانی یکی از بسترهای پوشش تکامل اجتماعی مارکسیستی بوده است. وجود سه عامل: دهقانان متوسط ناراضی، اقتصاد مبتنی بر بازار متزلزل و دولت مرکزی ضعیف از شرایط ضروری برای تحقق بخشیدن به شورش‌های دهقانی است. اما در طول تاریخ ایران گرچه به دفعات مکرر دولت مرکزی تضعیف شده، ولی دو عامل دیگر به شکلی که در تاریخ شورش‌های دهقانی فتودالیسم اروپای ظاهر شده، هرگز در ایران وجود نداشته است. (همان؛ ۶۵-۶۶) به نظر آبراهامیان قیام جنگل در قرن سیزدهم هجری در تاریخ ایران یک استثناء است که ناشی از شرایط طبیعی حاکم بر منطقه شمال ایران می‌باشد.

ج) موانع رشد سرمایه‌داری در ایران

احمد اشرف صاحب نظر دیگری است که مانند کاتوزیان و آبراهامیان با درک تفاوت میان تاریخ آسیا از اروپای فتودال به تأمل در مسئله عقب ماندگی ایران پرداخته است، وی برای کشف موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران مطالعات خویش را بر روی دوره تاریخی قاجار متمرکز نموده، و بر خلاف محققین دیگر شیوه تولید آسیایی در ایران، عوامل خارجی را از نظر دور نداشته است. به نظر اشرف «استبداد داخلی همراه با ویژگی‌های شیوه تولید در اجتماعات ایلی، شهری، و روستایی از یک سو و استعمار خارجی از دیگر سوی مانع رشد سرمایه‌داری جدید صنعتی و تحقق رسالت تاریخی سرمایه‌داری ملی در کشور ما گردیدند» (اشرف، ۱۳۵۹، ۹۴)

اشرف موانع داخلی رشد سرمایه‌داری در ایران را یکی ناشی از خصوصیات نظام سیاسی - اقتصادی و دیگری را مربوط به تداخل و تزاخم شیوه تولید عشائری با دیگر شیوه‌های تولید و سلطه ایلات و عشایر بر اجتماعات شهری و روستایی می‌داند. نظام سیاسی - اقتصادی ایران که مهم‌ترین خصوصیات تاریخی آن استبداد می‌باشد، به گونه‌های مختلفی بر تداخل شیوه‌های تولید موثر بوده است. این نظام با ایجاد موانعی نظیر، توسعه نیافتن تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، بازرگانی و صنعت، عدم تمایز و تضاد میان شهر و روستا، عدم رشد و استقلال انجمن‌های صنفی به‌عنوان یکی از نهادهای مدنی و ایجاد ناامنی برای تجار، صد راه رشد سرمایه‌داری شد. البته ناامنی‌های موجود در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی ایران صرفاً ناشی از استبداد سیاسی نبوده، و

مسائلی چون شورشها و ایجاد ناامنی‌های عمومی، غارت کاروان‌های تجاری و شهرها توسط ایلات و عشایر که غارت کاروان‌های تجاری در قلمرو سلطه خود را از امتیازات مشروع خویش می‌دانستند، نیز در ایجاد محیطی ناایمن برای تجارت موثر بوده.

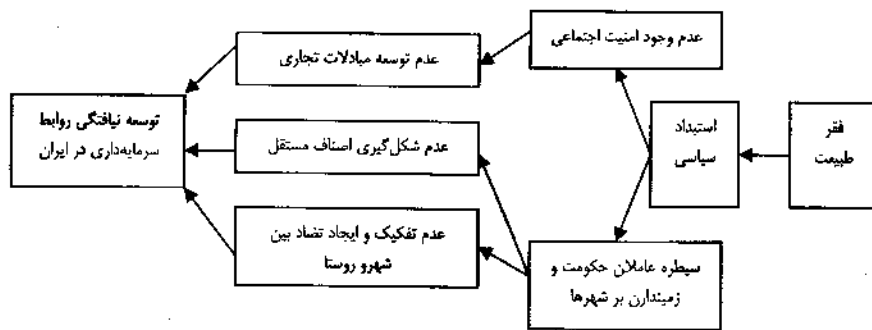
جامعه ایرانی در طول تاریخ میان شرایط دو گانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی (نظام پدر سالاری) و سلطه نظام ملوک الطوائفی (پدرسالاری محلی) با تضعیف حکومت مرکزی که ویژگی اولی خودکامگی حکومت مرکزی و دیگری خودکامگی محلی می‌باشد، در نوسان بوده است. هنگام نیرومندی حکومت مرکزی راه‌های تجاری امنیت می‌یافت، مبادلات بازرگانی توسعه می‌یافت، صنایع و بازرگانی رشد می‌کرد، بازارها رونق می‌گرفت و شهرها گسترش پیدا می‌کرد، اما به‌خاطر سلطه دستگاه‌های دیوانی بر بازرگانان و اصناف و مداخله در کار بازار، مواعینی در راه پیدایش طبقه‌ای اجتماعی مستقل ایجاد می‌شد. از سوی دیگر هنگامی که قدرت‌های محلی نیرومند می‌شدند، به دلیل هرج و مرج و بی‌ثباتی سیاسی، اساس تولیدات کشاورزی، صنعتی و مبادلات بازرگانی به مخاطره می‌افتاد.

احمد اشرف ایجاد شهرهای مستقل در اروپا را یکی از عوامل رشد بورژوازی می‌داند، به نظر وی برخلاف شهرهای اروپای عهد باستان و قرون وسطا، شهرهای شرقی دارای موجودیت مستقل سیاسی نبودند، و به همین دلیل مفهوم شهروند^۱ همانند آنچه در شهرهای عهد باستان بوده و یا مفهوم شهرنشین^۲ که در اروپای قرون وسطا دیده می‌شد پدید نیامد، علت این امر حضور قدرت سیاسی خودکامه در شهرها بود. استبداد سیاسی از دو طریق بر رشد شهرها صدمه وارد کرد؛ یکی اینکه مانع تمایز و تضاد بین شهرو روستا شد، و دیگر اینکه از رشد انجمن‌های صنفی مستقل جلوگیری به عمل آورد. بدین ترتیب شهرهای ایرانی از مشخصات پنج گانه‌ای که ماکس وبر برای شهر خود فرمان ذکر می‌نماید تنها برج و بارو و بازار داشتند. ولی از انجمن‌های مستقل، قانون اساسی مشخص، دادگاه‌های متشکل از اهالی شهر و حکومت مستقل و برگزیده بی‌بهره بودند. از سوی دیگر ویژگی‌های اقتصادی-اجتماعی شهرهای ایرانی تا حد زیادی نظریه کارل ماکس را درباره توسعه نیافتگی تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، مبادلات و تولیدات صنعتی را تأیید می‌کردند. در نتیجه مناسب ترین مفهومی که می‌توان برای شهرهای ایرانی بکار برد، مفهوم «منطقه شهری» است که شامل شهر و منطقه نفوذ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی آن در روستاهای پیرامون است. (همان؛ ۳۴).

به نظر اشرف «مناطق شهری» بستر مناسبی برای رشد و گسترش تجارت و اصناف مستقل نبوده‌اند، این اصناف در تاریخ اروپا به دو شکل مدرسان توسعه اقتصادی - اجتماعی بوده‌اند؛ اول اینکه با گسترش و توسعه تجارت، حمل و نقل، بانکداری و صنایع جدید و دوم اینکه با دگرگون ساختن روابط دیرپای قدرت فئودالی موجبات استقرار دموکراسی بورژوازی را فراهم ساختند. (همان؛ ۷) اصناف به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه سرمایه‌داری اروپا در ایران حداقل تا دوره قاجاریه شکل نگرفته بودند.

برخلاف احمد اشرف که دلیل عدم رشد اصناف و سندیکاها را در تفکیک نیافتگی اجتماعی و تداخل شیوه تولید عشایری، روستایی و شهری می‌داند، مارکسیسم سنتی دلیل این امر را در ماندگاری عناصر فئودالیسم بیان می‌کند. سلطانزاده از رهبران اصلی جنبش‌های مارکسیستی تاریخ ایران، که بسیار تحت تأثیر مارکسیسم روسی بود، این مسئله را چنین تبیین می‌نماید؛ «در کشورهای عقب افتاده‌ای چون ایران که در آن فئودالیسم هنوز ریشه کن نگشته است، ... در چنین کشوری جنبش سندیکایی مطمئناً نمی‌توانست به درجه‌ی انکشاف - برابران چه [آنچه] در سایر کشورهای سرمایه‌داری حاکم است - برسد. از جانب دیگر، حالت ابتدایی صنایع از یک سو و نادانی سیاسی توده‌های زحمت‌کش از سوی دیگر، اجازه نمی‌داد که در قلمرو سندیکای کار فعالی انجام پذیرد.» (سلطانزاده، ۱۹۲۲)

به‌طور کلی نحوه تأثیر گذاری عوامل داخلی بر توسعه نیافتگی ایران از نظر احمد اشرف را می‌توان در مدل ذیل خلاصه نمود؛



بر خلاف سایر محققین و صاحب نظران شیوه تولید آسیائی احمد اشرف عوامل بیرونی را از نظر دور نداشته و بر این نظر است که علاوه بر هجوم اقوام و قبایل توراتی و سلطه آنها بر ایران در طول تاریخ، استقرار وضعیت نیمه استعماری از دوره قاجاریه نیز به‌عنوان یک عامل بیرونی به شکل دیگری مانع رشد و توسعه سرمایه‌داری در ایران شد. به نظر وی برخی از نتایج استقرار شرایط نیمه استعماری که رشد سرمایه‌داری در ایران را به تعویق انداختند عبارتند از :

حمایت از نهادهای کهن حکومتی و حفظ وضع موجود سیاسی از طرف استعمارگران از هم پاشیدگی بازارهای کوچک و غیر قابل انعطاف محلی افزایش میزان صادرات مواد اولیه و واردات کالاهای لوکس و صنایع مونتاژی تخصصی در تولید و صدور مواد خام رکورد صنایع دستی اعتیاد به مصرف مصنوعات غربی افزایش قرضه‌های خارجی سلطه قدرت‌های استعماری بر موسسات اقتصادی مانند بانک‌ها، گمرک و بازارهای محلی تسلط استعمارگران بر بازرگانان و اصناف و به‌طور کلی وابستگی اقتصادی به قدرت‌های دوگانه استعماری (اشرف، ۱۲۸-۱۲۹)

نقطه اشتراک همه مارکسیست‌های آسیائی تاکید بر تعیین‌کنندگی شرایط اقلیمی است، اما موضع‌گیری احمد اشرف، کاتوزیان و آبراهامیان در مقابل «تئوری توطئه» نقطه اشتراک دیگری است، که آنها را به یکدیگر نزدیک می‌کند. هر سه این صاحب نظران «تئوری توطئه» بیگانگان را به‌عنوان یکی از عوامل عقب ماندگی ایران رد می‌نمایند، و براین عقیده هستند که «توهم توطئه» نوعی بیماری است. البته این بدان معنا نیست که هیچ توطئه‌ای در هیچ موردی در کار نیست، بلکه این مسئله نباید هاله‌ای احساسی و عاطفی بر تحقیقات انجام شده در این زمینه ایجاد نماید. «در برداشت علمی، "توطئه" به‌عنوان فرضیه‌ای در نظر می‌آید که قابل رد یا اثبات است که در پرتوی داده‌های عینی و اسناد و مدارک تاریخی و بدون جانبداری عاطفی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. حال آنکه "توهم توطئه" از اعتقاد راسخ و جزمی و تعبدی به نوع خاصی از توطئه شکل می‌گیرد و هم‌چون سایر اعتقادات، در قلمرو بررسی و تحلیل علمی قرار نمی‌گیرد و از این رو قابل اثبات یا رد و انکار نیست.» (همان؛ ۷۰)

مقایسه دودیدگاه مارکسیستی

در ظاهر به نظر می‌رسد که دو دیدگاه مارکسیستی با هم متفاوت هستند، اما در واقع هر دو دسته پایه‌های نظری و معرفت‌شناختی یکسانی دارند. به طوری که هر دو عوامل گرا بوده، تکامل مادی جوامع بشری را مبنای مطالعات خود قرار داده و «توالی تکاملی شیوه‌های تولیدی» محور اصلی بررسی آنها را تشکیل می‌دهد. علت اصلی قرانت متفاوت از تاریخ تکاملی شرق نزد مارکسیست‌ها، نقطه شروع آنها در تبیین جوامع شرقی است. تکامل خطی پنج مرحله‌ای، تبیین خود را از ابزارهای تولیدی شروع نموده و

به سوی رو بنای سیاسی- حقوقی- ایدئولوژیک گسترش می‌دهد به همین دلیل جبرگرایی اقتصادی مشخصه اصلی این نوع تبیین است. اما در تبیین آسیایی، این علیت از شرایط اقلیمی شروع می‌شود و تحت تعین رو بنای سیاسی- حقوقی- ایدئولوژیک، نوع خاصی ساختار سیاسی با عنوان استبداد شرقی مطرح می‌شود. بنابراین تبیین دیدگاه سنتی با جبرگرایی اقتصادی و تبیین دیدگاه آسیائی با جبرگرایی شرایط اقلیمی آغاز می‌شود.

علت دیگر اختلاف نظر و ارائه قرانتی متفاوت از واقعیتی واحد این است که، تفاسیر ارائه شده فارغ از قضاوت ارزشی نبوده و صاحب‌نظران هر دو گروه تحت تأثیر اصول موضوعه رویکرد نظری خود واقعیت را تفسیر نموده‌اند (تنهایی، ۱۳۸۳). «داده‌ها و حقایق به شکل عینی و خام وجود ندارند بلکه تولید می‌شوند، و اینجاست که واقعیت‌های تاریخی نه اموری فارغ از بار نظری بلکه اساساً و ذاتاً دارای بار نظری دانسته می‌شوند.» (توسلی، وعباداللهی، ۱۳۸۳: ۷۸)

تنها تفاوت معرفت‌شناختی که بین این دو دیدگاه می‌توان مشخص نمود انسجام نظری بیشتر مارکسیسم سنتی نسبت به مارکسیسم آسیایی است، دلیل این مسئله نزدیکی دیدگاه سنتی به فلسفه مارکس و دوری مارکسیسم آسیایی از آن می‌باشد.

گذار از مرحله پیش از سرمایه‌داری و حرکت در مسیر توسعه در هر دو رویکرد. با رسوخ عناصر سرمایه‌داری غربی در کشورهای شرقی آغاز می‌شود. و دولت‌های شرقی تحت تأثیر تئوری مدرنیزاسیون به جایگزینی نهادهای مدرن با نهادهای سنتی می‌پردازند. این تئوری با این فرض عمل می‌کند که؛ «توعی انطباق کاربردی عام میان پیدایش و توسعه مدرن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از یک سو و استحاله تدریجی اما گریز ناپذیر نهادهای قدیمی و سنتی از سوی دیگر وجود دارد. انطباق میان این دو فرآیند از طریق فعالیت طبقات متوسط جدید به‌عنوان عامل عمده تغییر در فرآیند گذار از سنت گرایی به مدرنیسم میسر می‌گردد. گفته می‌شود این طبقات دارای نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری جدید و عقلانی در قلمرو اقتصاد، خانواده و آموزش و پرورش‌اند که با مقتضیات کاربردی نهادهای جدید در جامعه در حال گذار سازگار است.» (ولی، ۱۳۸۰، ۳۶)

در تئوری مدرنیزاسیون و کاربرد آن در ایران، مدرنیته در تضاد با ساختارهای موجود بوده و نسبت به این ساختارهای سنتی عاملی خارجی می‌باشد. تضاد ایجاد شده میان سنت و مدرنیته موجب پویایی ساختارهای سنتی و گذار از این مرحله به مرحله مدرن می‌شود. بنابراین در این مدل عامل پویایی از خارج وارد می‌شود.

مارکسیسم سنتی، به طور کلی سرمایه‌داری ایران را به عنوان فرزند غیرطبیعی، نامشروع و از نظر اخلاقی نامطلوب ارزیابی می‌کند که به طور مصنوعی در دامان امپریالیسم جهانی پرورده شده است. مارکسیسم‌هایی چون گوندرفرانک و امانوئل والرشتاین کشورهای کمتر توسعه یافته را که سرمایه‌داری نامشروع در آنها رشد کرده، کشورهای پیرامونی، و کشورهای صادرکننده عناصر سرمایه‌داری غربی را کشورهای متروپل می‌نامند. به نظر این مارکسیست‌های تاریخ‌گرا عامل اصلی عقب ماندگی پیرامونی، استثمار این کشورها توسط متروپل یا کشورهای واردکننده مواد اولیه است. اما از دیدگاه مارکسیست‌های آسیائی نیز «ظهور سرمایه‌داری در ایران تصادفی تاریخی است که از خارج برجامعه ایران تحمیل شده و شالوده اقتصادی جدیدی برای استبداد در حال زوال پدید آورده است.» (همان: ۳۸).

نقد مارکسیسم سنتی

مارکسیست سنتی با به‌کارگیری اسلوب و قالب‌های از پیش تعیین شده، تصویری از ویژگی‌های تاریخی-اجتماعی ایران ارائه می‌دهد که مشخص نیست تا چه میزان با واقعیت‌های موجود منطبق است. مهم‌ترین قالب‌هایی که، در این رویکرد مورد استفاده قرار گرفته، فئودالیسم و برده‌داری است.

امروزه تحقیقات باستان‌شناسی، وجود برده در ایران باستان را گواهی می‌نماید، اما این برده‌ها بیشتر در امور ساختمان و یا کارهای شاق معدن در کنار کارگران مزدور و بیگاری دهندگان روستائی بکار گمارده می‌شدند، و یا احياناً "زمین‌های موقوفه معابد را کشت می‌کردند، در حالی که نیروهای تولیدی جامعه را عمدتاً کشاورزانی تشکیل می‌دادند که عضو جامعه محسوب می‌شدند، و علی‌رغم وابستگی به زمین از سایر آزادی‌های اعضای جامعه برخوردار بودند. علاوه بر این در تاریخ ایران انسان‌هایی به‌عنوان غلام مورد استثمار قرار می‌گرفتند، که لازم به ذکر است غلامی و بردگی دو شکل متفاوت تسلط انسان بر انسان است. غلامان اگر چه خرید و فروش می‌شدند اما غالباً در بخش خدمات اشتغال داشتند و حتی در مواقعی نیز به مدارج عالی دولتی دست می‌یافتند. در حالی که در تاریخ اروپا برده‌ها هم‌چون ابزار تولید تلقی می‌شدند و در برابر ابزار تولید و دارندگان آنها موضع طبقاتی داشتند و از طرف‌ایشان مستقیم استثمار می‌شدند. (امیراختیاز، در مقدمه کتاب «شیوه تولید آسیائی»، ۱۳۵۸: ۶-۷).

فئودالیسم مهم‌ترین مفهومی است که ایران‌شناسان روسی و فرهاد نعمانی مورد استفاده قرار داده‌اند. این محققین تلاش نموده‌اند تا این واژه بیگانه با تاریخ و فرهنگ ایرانی را شاخص‌سازی نموده و برای آن مصادیقی پیدا کنند. غافل از اینکه تعریف نظری و عملیاتی شفافی از این واژه ارائه

دهند. بر همین اساس نظام‌های اقطاع، سیور غال و تیول را با نظام فئودالیسم اروپای غربی مطابقت داده‌اند.

در تاریخ ایران نظام برده‌داری حاکمیت نداشته تا بر اساس رابطه دیالکتیکی عناصر آن فئودالیسم از آن برآید. بنابراین خاستگاه فئودالیسم ایرانی ناشناخته است. علاوه بر این اکثر ویژگی‌ها و شاخص‌های فئودالیسم اروپای در تاریخ اجتماعی ایران مشاهده نشده است. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۷، ولی، ۱۳۸۰: ۱۱۹ و عنایت، ۱۳۷۸: ۳۷).

نقد مارکسیسم آسیائی

به‌جز آبراهامیان سایر محققین آسیائی، مهم‌ترین ویژگی ایران پیش از مشروطه را وجود دولت مقتدر مرکزی و دخالت آن در امور حیاتی جامعه می‌دانند. عباس ولی بر این نظر است که در دیدگاه آسیائی انگاره «حاکمیت مطلق» به‌صورت ریشه‌ای دستخوش سوء برداشت شده، و هر چند که در ایران پیش از مشروطه ماهیت دولت خود کامه بود، اما فاقد شرایط اساسی اقتصادی، نظامی و نهادهای حاکمیت مطلق بود (ولی، ۱۳۸۰: ۲۲۲-۲۲۳). بنابراین علت اصلی پایداری قدرت استبدادی دولت‌ها صرفاً قدرت سیاسی مقتدر نبوده و در موارد بسیاری مطابق نظر آبراهامیان وجود اجتماعات پراکنده و متخاصم مقوم استبداد سیاسی بود.

ایران‌شناسان آسیائی در تبیین چگونگی گذر از دوره پیش از سرمایه‌داری با مشکل مواجه شده، و به ناچار به عوامل بیرونی به‌عنوان عوامل اصلی موثر بر مکتب‌ساز گذار متوسل می‌شوند، تعلق ایدئولوژیک این دسته از مارکسیست‌ها مانند مارکسیست‌های سنتی به «ایدئولوژی تکامل‌گرانی انسان‌گرایانه» و خاصیت ایستائی شیوه تولید آسیائی، منجر شده تا این دسته از محققین با وارد ساختن عناصر شیوه تولید سرمایه‌داری از بیرون معضل انفصال بین مراحل تکامل تاریخی را حل نمایند.

برخلاف رویکرد تفسیرگرایی^۱، مکاتب عوامل‌گرانی^۲ که به تفسیرگر بودن انسان معتقد نبوده و یا در صورت اعتقاد به چنین امری، ارزش جزئی برای آن قائل هستند. مارکسیست‌های آسیائی نیز به دلیل گرفتار شدن در حلقه عوامل‌گرایی هرگز به دنبال ارائه راهکار و یا تبیینی که بیان‌کننده، نقش تحول‌تفسیرهای انسانی در توسعه اجتماعی باشد، نبوده و در پی عوامل و متغیرهای مستقل

۱- برخی از ویژگی‌های فئودالیسم اروپائی که در تاریخ ایران مشاهده نشده‌اند عبارتند از: مالکیت خصوصی اراضی نظام سرواژه، همسوز بودن تمهات گوناگون دهقانان به فئودالها، حضور ارباب (فئودال) در قلمرو اسلاک خود، وجود طبقه اشراف ارسنجوکرات و ساختار بی‌انعطاف طبقاتی و عدم امکان تحرک اجتماعی، بنگالی و جغرافیائی، تضاد بین شهر و روستا به‌عنوان مکان استقرار و فعالیت‌کاربران دو نوع شیوه تولید متفاوت، حاکمیت قوانین و مقابل بودن حقوق و تمهات قراردادی طبقات مختلف، عدم امکان اعمال قدرت خودسرانه به دلیل عمومیت قانون و ساختار غیر متمرکز دولت و قدرت حاکم.

2- Interpretative
3- Factorial Analysis

دیگری مانند؛ سرمایه‌داری وارداتی هستند، تا به‌عنوان راهکاری برای خروج از مرحله پیش از سرمایه‌داری معرفی نمایند.

دوری از دیالکتیک مارکس موجب شده تا در الگوی نظری کاتوزیان و آبراهامیان آب و زمین مقوله‌های اقتصادی منظور نشود و به‌عنوان مقوله‌های طبیعی، جزئی از طبیعت و شرایط جغرافیایی طبیعی ایران بشمار آیند، به همین دلیل این مؤلفه‌ها (آب و زمین) مستقل از روابط اجتماعی حاکم تبیین می‌شوند. هم‌چنین سهم شان در فرآیند تولید فقط بر مبنای کمیت و کیفیت (کمیایی/ فراوانی و باروری/ ناباروری) برآورد می‌شوند؛ یعنی تأثیر شرایط جغرافیایی طبیعی بر فرآیند تولید در کشاورزی. دیالکتیک مارکس نظریه وی را با پراگماتیسم پیوند می‌زند، و به همین دلیل در دیدگاه مارکس عناصر تشکیل دهنده حیات اجتماعی-اقتصادی هرگز به‌صورت منفرد فرض نمی‌شود، بلکه از همان ابتدا که تضاد انسان با طبیعت را طرح می‌نماید، هیچ یک از دو مقوله انسان و طبیعت را جدا و منفرد تصور نمی‌کند و یک رابطه تضامن متبادل بین این دو قائل می‌باشد، هم‌چنین رابطه بین نیروهای تولید و روابط تولید و روبنا و زیربنا، نیز چنین می‌باشد. اما در دیدگاه صاحب‌نظران شیوه تولید آسیائی جای این دیالکتیک خالی است، و در واقع طبیعت و شرایط اقلیمی به خودی خود مقوله‌ای تهی است و آب و زمین که جزئی از شرایط اقلیمی هستند، به تنهایی به عنوان پدیده‌های طبیعی عاری از هر اهمیت اجتماعی هستند. این عوامل فقط در فرآیند تولید اقتصادی و در بطن روابط اجتماعی اهمیت می‌یابند.

اشکال عمده جبرگرایی اقلیمی که از سوی این صاحب‌نظران طرح شده است، غیردیالکتیکال دیدن رابطه بین پنج عنصر مؤجد مسائل اجتماعی یک جامعه است. این پنج عنصر که عبارتند از شرایط اقلیمی، شرایط اجتماعی، شرایط سیاسی، شرایط فرهنگی و شرایط اقتصادی با یکدیگر در تعامل بوده و دیالکتیک تضامن متبادل^۱ بین آنها برقرار است. یعنی هیچ جامعه‌ای در خلاء تشکیل نشده و در یک محیط جغرافیایی که دارای ویژگی‌های آب و هوای خاص خود می‌باشد تشکیل شده، و این جامعه دارای ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خاصی است که به‌طور متقابل بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. در دیدگاه شیوه تولید آسیائی اعتقاد به تأثیرگذاری و رابطه هم‌فراخوان این عناصر دیده نمی‌شود، و به تعیین شدن نوع خاصی از روابط اقتصادی-سیاسی تحت جبر طبیعت اشاره می‌نماید، یعنی ساختار سیاسی-اقتصادی ادامه شرایط اقلیمی می‌باشد. این دیدگاه شاید توان ارائه تبیین تاریخی (تک‌علتی) از عقب ماندگی ایران را در لفاف واژه‌هایی چون استبداد شرقی، عدم شکل‌گیری مالکیت خصوصی و رشد سرمایه‌داری داشته باشد، اما در

عصر حاضر که انسانها و جوامع انسانی بر طبیعت چیره شده و توان تغییر آن را یافته‌اند، دیگر جامعه انسانی تحت تعیین طبیعت نبوده، و یک نوع رابطه متقابل بین انسان و طبیعت برقرار می‌باشد. مشکل دیگر مارکسیست‌های شیوه تولید آسیائی این است که مسئله عقب ماندگی ایران را صرفاً ناشی از ساختار سیاسی استبدادی می‌دانند و از سطوح خرد تحلیل مسئله غافل می‌باشند (به استثناء آبراهامیان که سطح گروه‌های اجتماعی متوسط را نیز مورد مطالعه قرار داده است).

نتیجه‌گیری

در بررسی مسائل اجتماعی ایران هرگونه مشاهده‌ای، از جمله شواهد برگرفته از منابع تجربی تاریخ، به صراحت یا به تلویح بر نظریه یا چارچوبی تحلیلی استوار است، و هیچ‌کس بی‌هدف به مشاهده نمی‌پردازد. مشاهده از آن‌رو صورت می‌گیرد که پژوهشگر دارای پرسش‌ها و فرضیه‌هایی است که همه آنها پیشانجربی، یعنی مقدم بر مشاهده و نظری‌اند. بر همین اساس به دلیل وابستگی دو دیدگاه مارکسیستی در مطالعه توسعه نیافتگی ایران به زمینه‌های معرفت‌شناختی مشابه‌ای هر دو دیدگاه؛ تعریفی تکامل‌گرایانه، جبرگرایانه و تقلیل‌گرایانه از تاریخ اجتماعی ایران ارائه می‌دهند. هر یک از دیدگاه‌های مطرح پیرامون توسعه نیافتگی ایران با مبنای قرار دادن اصول موضوعه مکتب نظری خویش بر تاریخ ایران تکرار شده‌اند، و در این میان برخی با چارچوبی غیرقابل انعطاف (مارکسیست سنتی) سعی بر این داشته‌اند، که هر مسئله مجهولی را در قالب تحلیلی خود قرار داده و تبیینی برای آن ارائه دهند.

با در نظر گرفتن انتقادات وارده به مطالعات مارکسیستی، به نظر می‌رسد که علاوه بر انتقادات مطرح شده به دیدگاه‌ها و روش‌شناسی هر یک از پژوهشگران، ضعف عمده این قسم پژوهش‌ها (تکامل‌گرایی، جبرگرایی و تقلیل‌گرایی) از مبنای نظری آنها نشأت می‌گیرد، بنابراین در تبیین توسعه نیافتگی ایران باید در پی چارچوب نظری جامع‌تری بود.

این نوشتار در پی آن بود، تا پس از بررسی و طرح انتقادات وارده بر مدل‌های نظری مطرح پیرامون توسعه و توسعه نیافتگی ایران، مدل جامع‌تری را که از توان مرتفع نمودن این ضعف‌ها برآید معرفی نماید، اما مجال نقد و بررسی مدل‌های پیشین، طرح و کاربست مدل پیشنهادی و در نهایت مقایسه مدل نظری جدید با مدل‌های پیشین در یک مقاله فراهم نمی‌باشد، لذا نویسنده با همکاری و راهنمایی استاد خود در مقاله‌ای^۱ دیگر به کاربست و معرفی مدل نظری جدید پرداخته، و در صدد آن است تا در فرصتی دیگر مدل نظری توسعه اجتماعی جرج هربرت مید را به‌عنوان مدلی جامع‌تر با مدل‌های پیشین مقایسه نماید.

۱- تهائی، حسین و عبدی، مصطفی، جایگاه جامعه ایران دوره پهلوی اول در مدل توسعه اجتماعی جرج هربرت مید، فصلنامه تخصصی جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان، سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۵

۱- برای آشنایی بیشتر با انواع دیالکتیک رجوع شود به تهائی، ح. الف، درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی مبحث گورویچ

منابع فارسی

- ابراهامیان، یرواند، "مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران"، ترجمه سهیلا ترابی‌فارسانی، تهران، نشر شیرازه، بهار ۱۳۷۶، چاپ اول.

- آرون، ریمون، "مراحل اساسی اندیشه جامعه‌شناسی"، ترجمه باقربرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، چاپ پنجم.

- ازغندی، علیرضا، "درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران"، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۵، چاپ اول.

- اشرف، احمد، "موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران (دوره قاجاریه)"، تهران، انتشارات زمینه، خرداد ۱۳۵۹، چاپ اول.

- _____ و دیگران، "جستارهایی دربارهٔ تئوری توپنه در ایران"، گردآوری و ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳، چاپ سوم.

- پیگولو، سکایا و دیگران، "تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هجدهم میلادی"، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، زمستان ۱۳۵۴، چاپ چهارم.

- تنهایی، ح. ا، "درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی"، نشر مرنديز، ۱۳۷۷، چاپ سوم.

- _____ "جامعه‌شناسی نظری"، تهران، انتشارات بهمن برنا، ۱۳۸۲، چاپ اول.

- _____ "دین و جامعه‌شناسی در گفتگو با دکتر حسین تنهایی"، هفت آسمان (فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب) شماره ۲۸، سال ۷، زمستان ۱۳۸۴.

- توسلی، غلامعباس و عباد الهی، حمید، ایران‌شناسی مارکس‌گرا: ضرورت بازاندیشی، نامهٔ علوم اجتماعی، شماره ۲۱، مهر ۱۳۸۲.

- علمداری، کاظم، "چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟"، نشر توسعه، ۱۳۸۵، چاپ سیزدهم.

- عنایت، حمید، "نهادهای و اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران" (تقریر درس دکتر عنایت با مقدمه و تصحیح صادق زیبا کلام) تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸، چاپ دوم.

- گودلیه، موریس، "شیوهٔ تولید آسیایی"، ترجمه ف-امیراختیار، ابی‌جا، اردیبهشت ۱۳۸۵، چاپ اول.

- نعمانی، فرهاد، "تکامل فئودالیسم در ایران"، انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۸۵، چاپ اول.

- نقیب زاده، احمد، "درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی"، تهران، انتشارات سمت، تابستان ۱۳۷۹، چاپ اول.

- ولی، عباس، "ایران پیش از سرمایه‌داری"، ترجمه حسن شمس آوری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، چاپ اول.

- همایون کاتوزیان، محمد علی، "تضاد دولت و ملت ایران"، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴، چاپ سوم.

- _____ a، "نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران"، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳، چاپ دوم.

- _____ b، "اقتصاد سیاسی ایران"، ترجمه محمدرضا نیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳، چاپ دهم.

- _____ "دولت و جامعه در ایران"، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰، چاپ سوم.

- سلطانزاده، آوتیس، "جنبش سندیکایی در ایران"، برگرفته شده از سایت www.Marxists.org آرشیو آوتیس سلطانزاده.

منبع اصلی: «اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران»، جلد چهارم، به همت خسرو شاکری، ترجمه از متن فرانسوی: Internationale syndicale Rouge. Avril-Mai 1922

- سویزی، پل و باتالوو، ادوارد، "نقدی بر پاره‌ای از نظریه‌های رایج در سرمایه‌داری غرب"، ترجمه فرهاد نعمانی و منوچهر سناجیان، تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، چاپ اول.

بررسی مسائل و مشکلات دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان

(با رویکرد نظریه بنیانی و استفاده از روش گروه‌های مباحثه متمرکز)

علی روشنائی*

چکیده:

دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان با درجه بزرگیکی از مهم‌ترین واحدهای دانشگاهی استان مرکزی به حساب می‌آید. این دانشگاه ۳۳ رشته تحصیلی در مقاطع مختلف دارد. حدود ۴۵۰۰ نفر دانشجو در آن مشغول تحصیل هستند که بیشترین آنها از استان تهران پذیرفته شده‌اند. شهر آشتیان اگر چه از لحاظ تاریخی معروفیت خاصی دارد ولی از لحاظ جغرافیایی و جمعیت شهر کوچکی به حساب می‌آید. جمعیت آشتیان تقریباً دو برابر جمعیت دانشجویی است. حضور دانشجو در این شهر در دهه اخیر رونق خاصی به این شهر داده است. تحقیق حاضر که در راستای شناخت مشکلات این واحد انجام شده است دارای دو رویکرد می‌باشد: نظریه بنیانی و تحقیق عملی مشارکتی. این رویکردها از یک طرف کیفی است و از طرف دیگر اعتقاد به نقش و مشارکت اعضای دانشگاه در معرفی وضعیت آن دارد. براین مبنا چندین گروه مباحثه‌ای تشکیل شد. شامل اعضای هیئت علمی، کارکنان، دانشجویان، مدیران و مسئولین شهری. با تمامی این گروه‌ها بحث‌های آزاد برگزار شد و در نهایت دیدگاه آنان مقوله‌بندی شد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد اگر چه واحد آشتیان دارای مشکلاتی است ولی در عین حال دارای نقاط قوت و فرصت‌هایی است که با اتکا به آن می‌تواند آینده روشنی پیش رو داشته باشد.

مفاهیم کلیدی:

نظریه بنیانی - تحقیق مشارکتی عملی - گروه‌های مباحثه‌ای - فرصت‌ها و تهدیدها

e-mail: roshanaei_833@yahoo.com

*عضو هیات علمی گروه علوم اجتماعی

دانشگاه آزاد اسلامی آشتیان بهار ۱۳۸۶

گزارش اصلی تحقیق این مقاله در بهار ۱۳۸۶ ارائه شده است.